



۲۰۱۴

ولی احمد نوری

## یادی از مادر بهشتی ام

بی بی رابعه فیض "نوری"

### مادر!

بیشتر از پنجاه سال شد که از پیشم رفته ای و از دیده ام دور شدی و دیگر آن لبخند نازنین و نگاه پر مهرت را ندارم. ولی بدان که در ذره ذره قلبم جا داری و تا من زنده ام، تو هم در قلب من زنده و جاویدان هستی...

کنم شعری را که تو با آن صدای ملکوتی برای من و خواهرم می خواندی و ما به دانستن عمق آن گل مهره ها تشویق ما می کردی!

گفتی :

به علم و فهم ظاهر کن نهفته جوهر ذاتی  
که نور علم می باید بحق خویش دانانت

چو علم و فهم نبود در میان توده ملت  
ازینرو رو به ویران می رود نام نیاکانت

خدا را زنده باشم تا ببینم باغ بی بر را  
به گلهای هنر پیراسته، خندان و شادانت

که تو آرزو داشتی مشاهده نکردی. ولی مادر! آسوده باش که فرزندان امروز وطن که از خاک و آتش جنگ برخاسته اند، حتماً این کشور زیبای من و تو را خواهند ساخت.

مادر!

امروز در کتابچه ها و کاغذ پاره های قدیمی ام که رنگ از رخ شان رفته است، گوشه ای از یک نامه خود را به تو یافتم که در ۱۹۵۹م از پاریس برایت فرستاده بودم. هنوز چند ماهی از آمدنم به فرانسه نگذشته بود ولی دوری از آغوش وطن و خاصاً از آغوش گرم و پرمهر تو دیوانه ام ساخته بود. خوب بیاد دارم که در ساعات درسی استاد فرانسوی گپ می زدند و درس را تشریح می کرد ولی من نمی شنیدم چه من با تو می بودم، هزاران کیلومتر دور از آنجا، در کابل زیبایم، در قلعه فتح الله خان! برایت نوشته بودم:

❖ مادر عزیزتر از جانم،

بی تو هیچم، ولی اگر با تو هستم، حتی در عالم خیال، دنیای من وسیعتر و رنگین تر از دنیای فرشته های آسمانی است... تو با موجودیت خود، با محبت ها و عشق مادرانه ات شورانگیز ترین عشق ها و سرود ها را در قلب من بجا نهادی... اگر ترا می جویم و محبت ترا می خواهم این برای آنست که تو به من جلوه زندگی و رنگ هستی دادی... مادر! اکثراً ترا در خواب می بینم... می بینم که دستان من در دستانت است و دستان تو در دستان من... و هر دو بسوی غروب غم انگیز کابل نگاه می کنیم که در ماتم فرا رسیدن شام تاریک و تنهایی مرگ، خون می ریزد... ولی اگر ببیند و بداند که دست تو در دست من است، تا سپیده صبح، فانوس ها را در معرض نگاه های ما قرار خواهد داد و از پاشیدن نور دریغ نخواهد کرد...

د پاپو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پادونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

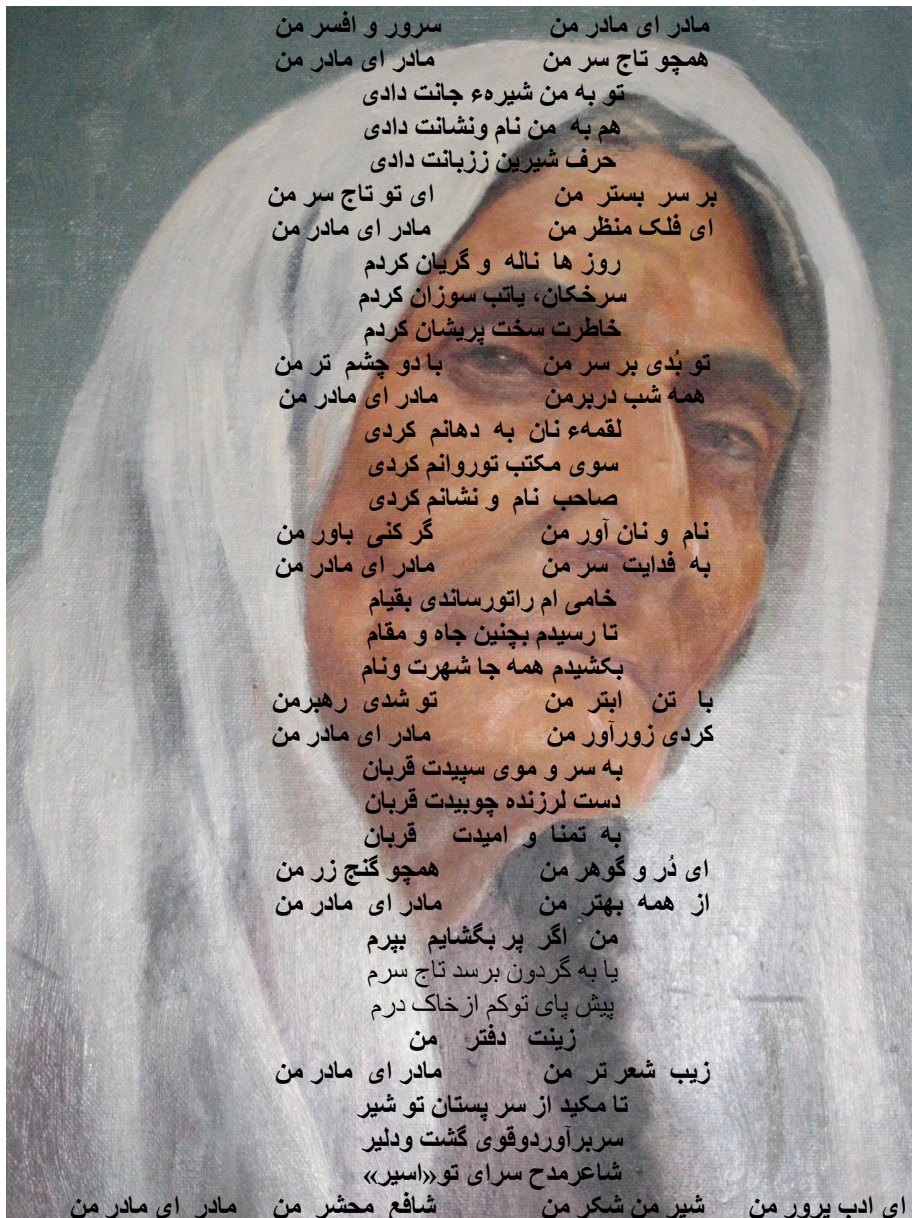
امشب اختران بلند آسمان را در خواب در حضور تو مهمان کرده ام، تا بیایند و ببینند که نور پاشی آنها کجا و درخشندگی تو کجا!! ولی وقتی از خواب بیدار می شوم آسمان تیره و تار پاریس را می بینم، که نه ستاره ای است و نه مهتابی! حتی گل ها و چمن ها در اینجا در نبود تو و نوای دل آویزت آن زیبایی و جلوه های گل ها و چمن های کابل را ندارند...

مادر!

به تو می اندیشم که چون خورشید تابان مرا گرمی و نور می دادی. تو برای عشق و دوست داشتن آفریده شده ای. خدای عشق ترا در پناه خود نگهدارد، تا گرمی و نور این پدیده آسمانی جاویدان بماند...

این شعر دوست دیرین و عزیزم نسیم اسپر شاعر توانا و صاحب قلم و صاحب درد و احساس وطن را که برای مادر سروده است، و بر تصویرت نقش شده، به تو اهداء می کنم:

## به بارگاه مادر



د پانو شمیره: له ۲ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
 یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ